

در باب معادوسم از رتبهات گوید شیخ ابو یزید با ابو موسی را یکی گفت
که ای ابو موسی چون میایی تو کسی را که ایمان بخند از باب طریقت و کشتن
التاسر کن که برای بود عاقل برای اگر دعا را در تو مشیت است
طریق جاه و حمت طلبی بر خیز که مفتح سعادت طلبی تا باطن باطن
معمور شود. از این اصل فقر محبت طلبی اینست که خود در وقت نشاند
از هر چیزی قبله با ایشانند حکم برسد بر ایشان هرگز از زود کسی بزرگ
عالمی نشاند **من** و کل هم رسول و در تب و دو صلح رسول و در پی پیام
و انهم من الذی امرادی و همی **صفا** من اکر و اختیار ای رضا که قواز
موسس علی السلام فائز که او را با حضرت علی السلام
چهر صورتها بود گفته اند پیش علامی فطرت زبان باید کرد پیش ساطع
چشم و پیش او با محافطت مل اگر ایشان میل ل کس برای از دست
و کار مخصوص با ایشان خواهد که باشد و خواهد راست رحال را بهر تبار و لا
بیخ عن ذکر الله و محارفاتهم بنفوس کاجی که کرب کفوت از هر حمت خود
و کاجی بر او افتاد که گذارد که کجاست بره با به فریقین بنیان است
و دل عارف بنیای بر خیزد و دنیا نیند که با امام احمد علی قدس سره گفتند
نوح خود را در وقت خنداری و چند طایفه است و کسند داری فرمودن پیش طایفه
در کل زلم نه در دل ان اند لا بیطر الی صورت که ولا الی احوال و کل منظر الی قلوب
و تیا که الفقه بطور لغی در ایشان جهالت صرف و ضلال است حضرت اگر
میدانی و کسی را ازین چه نقصان تو در حال خود را می مانی لیکن چون ملاحظه صورت
موصوفی آید و ازین بهریت صدیق می نماید نیز میان این طوائف شکل است
و طایبان صادق ازین نیز سخن در اول نشود که چهره بهر وقت و در پی
نه هر کس سبزه سازد کسندری و اندر هر رنگت با رنگت بر این است
سر بر است قدری داند غلام تبت آن ند عاقبت سوئم که در کلا

لغی

صفی کیمیا کردی داند حاضر باش که صید اهل شمشه نشوی و غیر شمشه
از راه زوی ط صوفی نهادم مرتقا با کرد. بنیاد که با فلاحه با کرد
ما عمل با که مایه بنه خدا رویم **ز** آنچه استین گفته و دست در کار کرد
که شمشه که حقیقت شود بدید **ش** رنده روی که عمل بر کار کرد و در وقت
من سواک لغت که **ف** ضارت له آناه و انتم **ف** اظف لغت صوفی نه مبه
صافی معیت باشد ای لسا حرقه که شایسته است باشد **ک** زود و طایف
زمان ما دریند از ایشان و در مقام آسایش اند از عرفان خود و در آن
از امتیاز ایشان از سایر مردم بصورت سب و باطن بر آنکه دست
گویند جماعتی که راهی داریم **د** کسوت عارفان پناهی داریم که باغ
مردم حال ایشان نیست **م** ایست ازین معکلامی داریم **ا** حکم هم
بقوم فویمهم **م** صد خارا از هر یکی آید بهر **س** در کسوت فقر
کاملان می باشند **د** در زید خدا اهل دلان می باشند **م** مقصود و در
در وقت یکسوت **م** مکتب نشوی که جابلان می باشند **ف** اگر کس است
با و قایلین حقایق و لطایف معارف داری و از شنیدن آن خوشش
و بر حال میبوی از صحبت صاحب مجال کامل می توانی شد **ج** صاحب
مردون که بصورت **س** شعر از شاعر خوانند و کسی که نامت مذکور
و میجو اهل که میطالع سخن در ایشان کامل شود مثل کسی است که طبع
نیست و موس میگوید که بوسیله عرض شاعر کرده **ط** ای آنکه تقریر می
دم زنی از عشق **م** با با تو نه از ایم سخن نیز سلامت **س** زاهد که تر و
رایا خوش باشد چون اهل دلی و پشوش باشد **ا** دم که کند که خوش
تحقیق **ا** از روی مثل چون از خوش باشد **و** علامت است
که در اول سال تصنیفات امام محمد اسلام بنوع الدین اوجا مدح طریقی
غزالی قدس اندر سه تفصیل احیاء کیمیا در تو آنکه در زمانه احوال